

قرآن مبین

(۴۴)

سوره مریم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سوره مریم

آیات ۱ تا ۱۵:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

به نام خدای بسیار مهربان

کهیصص ۱ ذِکْرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكْرِیَّا ۲

(این آیات) یادآوری رحمت پروردگارت به بنده‌اش زکریا است.

سوره‌ی مریم در قلّه‌ی بلاغت است. اهل فن با خواندن این سوره از خود بی‌خود می‌شوند. بعضی از آیات این سوره چنان زیبا است که انسان را متحیر می‌نماید.

سوره‌ی مریم با حروف مقطعه آغاز می‌شود. همان‌طور که عرض شد حروف مقطعه سرّی است میان محبّ و محبوب. فهم امثال حقیر از درک آن عاجز است. البته که ممکن است خداوند متعال برخی از اولیائش را از سرّ این حروف آگاه کند. به همین جهت تلاش امثال بنده در فهم این راز بی‌نتیجه است. بنابراین علمش را به اهلش بسپاریم، و از تلاش بیهوده خودداری کنیم.

سوره‌ی مریم با داستان حضرت زکریا آغاز می‌گردد. ذکر در ابتدای آیه خبری است که مبتدایش محذوف است. مبتدا می‌تواند این آیات باشد. خداوند متعال از رحمت خاصی در این آیات سخن می‌گوید که نسبت به زکریا داشته است. زکریا را بنده‌ی خودش معرفی می‌کند، و خود را مربّی او می‌داند. اما مخاطب پیامبر اکرم است. به پیامبر می‌فرماید یاد کن! چه لطافتی در این یاد کن نهفته است.

رحمت خاصّ خداوند به زکریا می‌تواند استجابت دعای او باشد.

إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا ۃ

آن‌گاه که پروردگارش را با نوایی آهسته خواند.

زکریا با خداوند مناجات می‌کرد. نِدَاءً خَفِيًّا را دو معنا می‌توان کرد: اول خداوند را آهسته خواند. دوم خداوند را در نهان خواند.

در تکرار ربّ در آیات لطافتی جان‌افزا نهفته است.

قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا ۄ

گفت: پروردگارا استخوانم سست شده، و موی سرم از پیری سپید گشته، و هیچ‌گاه از خواندن تو پروردگام محروم نبوده‌ام.

وهن ضعف و سستی است. مراد از وَهَنَ الْعَظْمُ ضعف استخوان‌ها است، به این جهت که زکریا کهنسال شده، و دچار ضعف جسمانی بود.

اشْتَعَلَ را در فارسی نیز استعمال می‌کنیم. اشتعال به معنای زبانه کشیدن است. زکریا زیبا با خداوند سخن گفت؛ می‌گوید: سپیدی موهایم روی سر چونان زبانه‌های آتش فراگیر شده است. مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان در باب این استعاره گفته است: قوله: «وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا» من أحسن الاستعارات و المعنى اشتعل الشيب في الرأس و انتشر، كما ينتشر شعاع النار، و كان المراد بالشعاع الشواظ و اللهب.

شقی خلاف سعادت است. محرومیت معادل خوبی برای آن است. زکریا می‌گوید: من هیچ‌گاه در طلب‌هایم از تو محروم نگشتم. یعنی هر وقت تو را خواندم و خواسته‌ای داشتم، مرا اجابت کردی. معنای دومی نیز می‌توان برای این فقره بیان کرد: من همواره تو را خوانده، و همه‌ی امورم را از تو خواسته‌ام. در معنای دوم محرومیت را به اصل دعا برگردانیم، نه به اجابت دعا.

وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ۝

از خویشاوندانم پس از خویش بیمناکم؛ و همسر من نیز نازا است؛ پس از نزد خویش مرا وارثی عطا کن.

در ادامه حضرت زکریا دلیل طلب خود را از خداوند متعال بیان می‌کند. زکریا وارثی نداشته است، و از نزدیکان خود پس از مرگش بیمناک بوده است. مراد از موالی خویشان او هستند. اختلافاتی در مصداق موالی بیان شده است، که به نظر فایده‌ای برای ذکر آنها نیست. روشن است که مراد از *مِنْ وَرَائِي* مرگ ایشان است.

در ادامه می‌فرماید: همسر من نازا است. اشاره‌ی روشنی است به این‌که اولاً او توانایی بچه‌دار شدن ندارد، و ثانیاً سن او هم اقتضای بارداری ندارد. خواسته‌ی او از خداوند این بود که فرزندی به او عطا کند که از اولیاء خداوند باشد. او در عین ادب مطلق فرزند را طلب نکرد، بلکه فرزندی خواست که ولی خدا باشد.

الباقر (علیه السلام): فَأَصَابَ الْغُرَّةَ زَكْرِيَّا (علیه السلام) وَ هُوَ زَوْجٌ أَحْتَهَا وَ كَفَّلَهَا وَ أَدْخَلَهَا الْمَسْجِدَ فَلَمَّا بَلَغَتْ مَا تَبْلُغُ النِّسَاءُ مِنْ الطَّمْثِ وَ كَانَتْ أَجْمَلَ النِّسَاءِ وَ كَانَتْ تُصَلِّي فَتَضِيءُ الْمِحْرَابَ لِنُورِهَا فَدَخَلَ عَلَيْهَا زَكْرِيَّا (علیه السلام) فَإِذَا عِنْدَهَا فَآكِهَةٌ الشِّتَاءِ فِي الصَّيْفِ وَ فَآكِهَةٌ الصَّيْفِ فِي الشِّتَاءِ فَقَالَ أَنَّى لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ {ف} هُنَالِكَ دَعَا زَكْرِيَّا رَبَّهُ قَالَ إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۹، ص ۱۶ / بحار الأنوار ج ۱۴، ص ۲۰۴

امام باقر (ع): [چون پدر حضرت مریم از دنیا رفته بود، افراد متعددی برای سرپرستی حضرت مریم داوطلب بودند. با هم به توافق نرسیدند تا این‌که برای حل اختلاف و مشخص شدن سرپرست حضرت مریم قرعه زدند] قرعه به نام زکریا افتاد؛ او همسر خاله‌ی مریم بود. کفالت او را به عهده گرفت و او را وارد مسجد کرد. زمانی که مریم به سنی رسید که زنان می‌رسند و خون حیض دید، از زیباترین زنان بود، نماز می‌خواند و با نورش محراب را نورانی می‌کرد. پس زکریا نزد او آمد، ناگهان [دید که] در تابستان میوه‌ی زمستان و در زمستان میوه‌ی تابستان نزد اوست؛ گفت: «این روزی از کجا

نصیب تو شده است؟!» مریم گفت: «این از سوی خداست. آنجا بود که زکریا، [با مشاهده‌ی آن همه شایستگی در مریم]، پروردگار خویش را خواند و گفت: «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا...».

بِرْثُنِي وَبِرْثٍ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا ٦

تا از من و آل یعقوب ارث برد؛ پروردگارم او را مورد رضایت خود قرار ده.

آری زکریا وارثی از خداوند طلب کرد. ولیی که هم وارث خودش باشد، و هم وارث آل یعقوب. یعقوب فرزند اسحاق، و اسحاق فرزند ابراهیم است. همه‌ی انبیاء بنی اسرائیل از اسحاق هستند. حضرت موسی، داوود، سلیمان، و در نهایت زکریا، یحیی، مریم، و حضرت عیسی همگی از نوادگان یعقوب می‌باشند. پیامبر اکرم از نوادگان حضرت اسماعیل است. بنابراین وارثی که زکریا از خداوند طلب می‌کند، وارث تمامی گذشتگان خود است.

مراد از رضی، مرضی است. از خداوند می‌خواهد تا فرزندی که به او عطا خواهد شد مورد رضایت خداوند باشد. همان‌طور که در آیه‌ی قبل گفته شد زکریا مطلق فرزند را درخواست نکرد، بلکه فرزندی می‌خواهد که ولی خدا و مورد پسند او باشد. دعایی است که برای ما نیز بسیار خوب است. فرزند باید پسندیده‌ی خدا باشد. و دعای برای فرزند پیش از تولد او شروع می‌گردد.

همان‌طور که مرحوم علامه گفته‌اند بعید نیست که دعای زکریا پس از مشاهداتش نسبت به حضرت مریم بوده باشد. همان‌طور که در روایت منقول از حضرت باقر (ع) آمد. کفالت مریم با زکریا بود، و زکریا دائماً عجائبی را از او مشاهده می‌کرد. بعید نیست که او نیز چنین فرزندی را طلب کرده باشد.

در سوره‌ی آل‌عمران این داستان به زیبایی به تصویر کشیده شده است:

إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ، فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ، هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ، فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ، قَالَ رَبِّ أُنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ.

(آیات ۳۵ تا ۴۰)

يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا ۗ

ای زکریا، تو را به پسری که نامش یحیی است بشارت می‌دهیم؛ نامی که پیش از او بر هیچ کس ننهادیم.

مرحوم علامه می‌فرماید ابتدای این آیه لحاظ ادبی وجود دارد، این که حذفی به جهت ایجاز رخ داده است. کلام محذوف چنین است: فاستجبنا له و نادیناه یا زکریا إنا نبشرك. در سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۹۰ آمد: فاستجبنا له و وهبنا له یحیی.

بشارت فرزند دار شدن زکریا از جانب خداوند متعال پاسخ دعای او بود. نام فرزند زکریا را نیز خداوند معلوم کرد: یحیی. مراد از لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا این است که چنین نامی پیش از یحیی بر کسی گذارده نشده بود. جهت دیگری نیز می‌تواند در این عبارت باشد؛ این که یحیی در خصوصیات ممتاز بود. همان‌طور که در ادامه‌ی سوره خواهد آمد یحیی نسبت به پیامبران پیش از خود امتیازاتی داشت. حضرت مسیح نیز دارای چنین اوصافی بود، اما مسیح پس از حضرت یحیی متولد شد.

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لَمْ نُجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا قَالَ ذَلِكَ يَحْيَى (عليه السلام) و قُرَّةٌ عَيْنِي الْحُسَيْنِ (عليه السلام).

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ۹، ص ۲۲

از رسول خدا (ص) در مورد آیهی لَمْ نُجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا روایت می‌کند که ایشان فرمود: «منظور از آن یحیی و نور چشم حسین (ع) است».

۲. عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَا نَزَلَ مَنْزِلًا وَلَا ارْتَحَلَ مِنْهُ إِلَّا وَ ذَكَرَ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَ يَوْمًا إِنَّ مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّ رَأْسَ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا أُهْدِيَ إِلَيَّ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ .

النور المبين في قصص الأنبياء و المرسلين، جلد ۱، صفحه ۳۹۸

امام سجاد عليه السلام فرموده‌اند: با پدرم امام حسین عليه السلام از مدینه خارج شدیم. او در هیچ منزلگاهی فرود نیامد مگر آنکه یحیی بن زکریا را یاد می‌کرد. پدرم روزی به من فرمود: دنیا چنان پست است که سر یحیی بن زکریا را به زنی هرزه از زنان ولگرد بنی اسرائیل هدیه کردند.

قصص الأنبياء (للجزائری)، ترجمه حسن زاده، ج ۱، ص ۵۶۲

۳. فِي حَدِيثِ مُقَاتِلٍ عَنْ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ امْرَأَةً مَلَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَبُرَتْ وَ أَرَادَتْ أَنْ تُزَوِّجَ بِنْتَهَا مِنْهُ لِلْمَلِكِ فَاسْتَشَارَ الْمَلِكُ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا فَنَهَاهُ عَنْ ذَلِكَ فَعَرَفَتْ الْمَرْأَةُ ذَلِكَ وَ زَيْنَتْ بِنْتَهَا وَ بَعَثَتْهَا إِلَى الْمَلِكِ فَذَهَبَتْ وَ لَعِبَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لَهَا الْمَلِكُ مَا حَاجَتُكَ قَالَتْ رَأْسُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا فَقَالَ الْمَلِكُ يَا بَنِيَّةَ حَاجَةٌ غَيْرُ هَذَا قَالَتْ مَا أُرِيدُ غَيْرَهُ وَ كَانَ الْمَلِكُ إِذَا كَذَبَ فِيهِمْ عَزَلَ عَنْ مُلْكِهِ فَخَيَّرَ بَيْنَ مُلْكِهِ وَ بَيْنَ قَتْلِ يَحْيَى فَقَتَلَهُ ثُمَّ بَعَثَ بِرَأْسِهِ إِلَيْهَا فِي طَسْتٍ مِنْ ذَهَبٍ فَأَمَرَتْ الْأَرْضَ فَأَخَذَتْهَا وَ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بُخْتَنْصَرَ فَجَعَلَ يَرْمِي عَلَيْهِمْ بِالْمُنَاجِيقِ وَ لَا تَعْمَلُ شَيْئًا فَخَرَجَتْ إِلَيْهِ عَجُوزٌ مِنَ الْمَدِينَةِ فَقَالَتْ أَيُّهَا الْمَلِكُ إِنَّ هَذِهِ مَدِينَةُ الْأَنْبِيَاءِ لَا تَنْفَتِحُ إِلَّا بِمَا أَدُلُّكَ عَلَيْهِ قَالَ لَكَ مَا سَأَلْتِ قَالَتْ أَرْمِهَا بِالْحَبِّثِ وَ الْعَدْرَةِ فَفَعَلَ فَتَقَطَّعَتْ فَدْخَلَهَا فَقَالَ عَلِيٌّ بِالْعَجُوزِ فَقَالَ لَهَا مَا حَاجَتُكَ قَالَتْ فِي الْمَدِينَةِ دَمٌ يَعْطَلُ عَلَيْهِ حَتَّى يَسْكُنَ فَقَتَلَ عَلَيْهِ سَبْعِينَ أَلْفًا حَتَّى سَكَنَ يَا وَكْدِي يَا عَلِيُّ وَ اللَّهُ لَا يَسْكُنُ دَمِي حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ الْمُهْدِيَّ فَيَقْتُلَ عَلِيَّ دَمِي مِنَ الْمُنَافِقِينَ الْكُفْرَةِ الْفُسْقَةِ سَبْعِينَ أَلْفًا .

بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، جلد ۴۵، صفحه ۲۹۹

در حدیث مُقاتل، از امام زین العابدین علیه السلام، از پدرش علیه السلام آمده است: «زن پادشاه بنی اسرائیل پیر شد و خواست دخترش را به جای خود به ازدواج پادشاه در آورد. پادشاه با یحیی بن زکریا علیه السلام رایزنی کرد، یحیی او را از این کار باز داشت. زن این مطلب را فهمید. دخترش را آرایش کرد و نزد پادشاه فرستاد. او رفت و نزد شاه عشوه‌گری کرد. شاه به او گفت: چه نیاز داری؟ گفت: سر یحیی فرزند زکریا را. شاه گفت: فرزندم! چیزی جز این بخواه. گفت: جز این نمی‌خواهم. رسم آنان چنین بود که شاه اگر دروغ می‌گفت، از شاهی برکنار می‌شد. پس میان پادشاهی و کشتن یحیی علیه السلام مخیر شد. یحیی را کشت و سرش را در تَشْتی از طلا برای او فرستاد....»

قَالَ رَبُّ أُنْتَى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا ۸

گفت: پروردگارا چگونه می‌توانم پسری داشته باشم در حالی که همسر من نازا است، و من نیز از پیری فرتوت هستم؟!

زکریا فرزندی را از خداوند طلب کرده بود، شرایط خود و همسرش را نیز می‌دانست؛ با این وجود وقتی بشارت به فرزنددار شدن داده شد، سخت متعجب شد. به خداوند گفت: من چگونه می‌توانم فرزندی داشته باشم، در حالی که همسر من نازا است، و خودم نیز بسیار پیر و فرتوت هستم؟! یعنی هیچ‌کدامان قابلیت فرزندآوری نداریم! عتوبه به معنای تجاوز از حد است؛ که گاه به تمرّد می‌رسد. در آیه به اقتضای کلام مراد این است که پیری من از حدّ عادی عبور کرده، و بسیار کهنسال شده‌ام.

قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَ قَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَكُ شَيْئًا ۹

گفت: چنین است؛ پروردگارت فرمود: چنین کاری برای من آسان است؛ تو را پیش از این خلق کردم در حالی که چیزی نبود!

فاعل قال اول نیز مانند قال دوم خداوند متعال است. کذلک خبری است برای مبتدای محذوف. مبتدا می‌تواند هو باشد. مراد این است که فرزنددار شدن تو مقدر شده است؛ و همان طور که بشارت داده شدی محقق خواهد شد. برای تأکید بار دوم بیان می‌شود که این کار برای من خدا که مریی تو هستم بسیار آسان است. استدلالی بر آسانی این کار در ادامه‌ی آیه بیان می‌گردد. تو را آفریدم در حالی که هیچ نبود! فرزند بخشیدن به تو نیز مانند خلقت خودت می‌باشد. میان این دو برای من خدا هیچ تفاوتی وجود ندارد.

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا ۱۰

گفت: نشانه‌ای برایم قرار ده؛ گفته شد: نشانه‌ی تو آن که سه شبانه‌روز با هیچ کس سخن نگویی در حالی که در سلامت کامل هستی.

زکریا برای این که قلبش آرام گیرد نشانه‌ای از خداوند طلب کرد. ندا آمد نشانه‌ی موهبت خدا به تو این که سه شبانه‌روز نمی‌توانی با مردم سخن بگویی. یعنی زبان تو بسته خواهد شد، در عین حال که کاملاً سالم هستی.

در سوره‌ی آل‌عمران در ادامه‌ی آیاتی که ذیل کریمه‌ی ۶ همین سوره نقل کردیم آمد: قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا وَ أَذْكَرُ رَبِّكَ كَثِيرًا وَ سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ. این آیه عدم تکلم زکریا را کامل‌تر بیان کرده است. می‌فرماید: زکریا کلام بسته شد اما نه به طور مطلق، بلکه فقط با اشاره منظورش را می‌فهماند؛ و در عین حال زبانش به یاد و تسبیح خداوند باز بود. بنابراین فقط برای دیگر سخنان زبانش بسته شد. این خود دلیلی است بر سَوِيًّا که در این سوره آمد. سالم بود اما جز ذکر خدا نمی‌توانست بر زبان آورد.

مطلب دیگر این که زکریا از خداوند برای اطمینان قلبش نشانه طلب کرد. این طلب در میان انبیاء شایع است. همان‌طور که ابراهیم گفت: لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي. اصل آیه چنین است: وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لِمَ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَى وَ لَكِن لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۶۰). ذهن کودکانه‌ی ما باورهایی را درباره‌ی پیامبران ساخته است که صحیح نمی‌باشد. انبیاء در مسیر تربیت الهی هستند، از ابتدا کامل نیستند، بلکه به سمت کمال در حرکتند. دنیا برای آن‌ها وادی سلوک به سوی خداوند است. تنها چهارده‌معصوم هستند که کامل به دنیا می‌آیند. بنابراین طلب کردن نشانه، برای آرامش قلب زکریا بود بود.

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ۝ ۱۱

آن‌گاه از محراب به سوی قومش روان شد؛ به آنان اشاره کرد که هر صبح و شام تسبیح کنند.

زکریا که قلبش آرام گرفت از محلّ عبادت خود خارج شد. به سوی مردم رفت و کلام خداوند را به همهی مردم ابلاغ کرد. عرض شد که در سوره‌ی آل‌عمران خداوند به او وحی کرد که خداوند را یاد کند و او را تسبیح کند. او هم پیام خداوند را به مردم رساند. آن‌ها را دعوت به تسبیح خداوند در هنگام صبح و شام کرد. دقت کنیم که پس از رخدادی معنوی، باید به دامن خداوند دوباره پناه برد. نباید کار را رها کرد و به امور روزمره پرداخت. برای همین به زکریا وحی شد که مشغول ذکر و تسبیح باش.

يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ۝ ۱۲

ای یحیی این کتاب را با جدّ و جهد بگیر؛ در کودکی به او حکمت عطا کردیم.

خداوند فرازی از داستان زکریا و یحیی را تعریف نمی‌کند. پس از این‌که دعای زکریا مستجاب شد، و یحیی به او عطا گردید، خداوند به یحیی می‌فرماید: کتاب را با جدیت بگیر. مراد این است که پیام‌های الهی را بگیر و به طور کامل به مردم برسان.

یکی از امتیازات خاصّ یحیی که با حضرت عیسی مشترک است، عطای حکمت به او در کودکی است. مراد از حکم حکمت است. حکمت دانش و علمی است که مصابّ به واقع است، و منجر به معرفت باطنی می‌گردد.

وَ حَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَ زَكَةً وَ كَانَ تَقِيًّا ۱۳

از جانب خویش مهربانی و پاکی به او عطا کردیم؛ و او متقی بود.

حَنّ:

مقایس: هو الاشفاق و الرقة، و قد يكون ذلك مع صوت بتوجع. فحنين الناقة: نزعها الى وطنها.

التحقيق: هو الرقة المخصوصة في القلب المقتضية للإشفاق و الرحمة. و ليس مفهومها الرقة المطلقة. و هذه الصفة من الصفات الممتازة للإنسان الروحاني، و هو من صفات الله، فإن من اسمائه العليا الحنان. و اذا اتصف العبد بالحنان من جانب الله: فيكون قلبه خاضعاً خاشعاً متذللاً لله. و هذا المقام انما يحصل بعد تزكية القلب و تهذيبه عن الارجاس و السيئات من الافكار و الاخلاق.

از خصوصیات یحیی که او را ممتاز می کرد حَنَانًا مِنْ لَدُنَّا می باشد. شرحی که مرحوم مصطفوی بر حنان داده اند بسیار خواندنی است. ایشان حنان را صرفاً مهربانی و شفقت نمی دانند. بلکه حالتی از قلب می دانند که بر اثر ارتباط انسان با خداوند حاصل می گردد، قلب خاشع و خاضع شده، و رقتی لطیف در آن پدید می آید. به همین جهت با خلق نیز مهربان می گردد. آری او این صفت را از خداوند هدیه گرفته بود. دَقَّتْ کَنیم که ترجمه ی حَنّ به مهربانی اخصّ از معنا است. یحیی خود را آراسته بود و پاک کرده بود. زکات در این جا همان طور که بارها عرض شد به معنای تزکیه و تهذیب نفس است.

و او همواره متقی بود. تقوا همان طور که در گذشته عرض شد به معنای مراعات حضور و مراقبه ی دائم است. در کریمه آمد: كَانَ تَقِيًّا؛ خود این عبارت نشان دهنده ی استمرار حال تقوا در او است.

عَنْ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ قُلْتُ فَمَا عَنِّي بِقَوْلِهِ فِي يَحْيَى (عليه السلام) وَحَنَانًا مِّنْ لَّدُنَّا وَزَكَاةً قَالَ تَحَنُّنَ
اللَّهِ قَالَ قُلْتُ فَمَا بَلَغَ مِنْ تَحَنُّنِ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ كَانَ إِذَا قَالَ يَا رَبُّ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِيَبِّكَ يَا يَحْيَى (عليه السلام).

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۹، ص ۲۸ / الکافی ج ۲، ص ۵۳۴

ابوحمزّه گوید: از امام باقر (ع) پرسیدم: «منظور خداوند از عبارت: وَحَنَانًا مِّنْ لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا در مورد یحیی چیست؟» ایشان فرمود: «مهربانی و عطف خدا». گفتم: «مهربانی خداوند در چه حدی شامل او شد؟» ایشان فرمود: «به حدی که هرگاه می گفت: ای پروردگار من! خداوند عزوجل در جوابش می فرمود: لبیک ای یحیی».

وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا ۱۴

با والدینش مهربان بود، و هیچ گاه متکبر و اهل معصیت نبود.

از دیگر خصوصیات یحیی نیکی و مهربانی با والدینش بود. کسی که از جانب خداوند حنان است، با دیگر انسانها مهربان و رؤوف است. نسبت به آنها گردن کشی و تکبر ندارد. و از مسیر حق لحظه ای خارج نخواهد شد.

بنابراین آیه ی ۱۴ نتیجه ی تقوا و حنان بودن یحیی است.

وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ مَيُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا ۱۵

سلام بر او روزی که زاده شد، و روزی که می‌میرد، و روزی که زنده برانگیخته می‌شود.

چنین انسانِ پاکی در امن و آسایش الهی است. این عبارت با شکوه از دیگر اشتراکات یحیی و عیسی است. در آیات ۳۱

و ۳۲ این سوره درباره‌ی حضرت عیسی همین اوصافی که برای یحیی بیان شد خواهد آمد. سلامی که بر یحیی از

خداوند متعال داده می‌شود تمام شئون زندگی او را شامل است.

آیات ۱۶ تا ۴۰:

وَ اذْکُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ اِذِ انتَبَدَتْ مِنْ اَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا ۱۶

در این کتاب از مریم یاد کن، آن‌گاه که از خانواده‌اش در مکانی شرقی کناره گرفت.

در این آیات خداوند متعال داستان اعجاب‌انگیز و با شکوه مریم و فرزند مبارکش عیسی را تعریف می‌کند. به محبوبش پیامبر می‌فرماید در قرآن از مریم یاد کن. مریم از همگان کناره گرفت. به مکانی شرقی رفت و در آن‌جا عزلت گزید. مراد از مَكَانًا شَرْقِيًّا می‌تواند شرق محلّ عبادت باشد که احتمالاً خلوت بوده است. و می‌تواند شرق بیت‌المقدس باشد. و هم‌چنین می‌تواند به عزلت گزیدن در مکانی دور اشاره داشته باشد؛ یعنی آن‌قدر از مکان‌های عمومی فاصله گرفت که دیگر کسی در آن‌جا نبود.

حضرت مریم در آیات قرآن بسیار تجلیل شده است؛ بارزترین آن آیه‌ی ۴۲ سوره‌ی آل‌عمران است: *وَ اِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ يَا مَرْيَمُ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفٰكِ عَلٰی نِسَاءِ الْعٰلَمِيْنَ.*

فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُوْنِهِمْ حِجَابًا فَاَرْسَلْنَا اِلَيْهَا رُوْحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ۱۷

پس حجایی از آنان گرفت، آن‌گاه ما روح خود را به سوی او فرستادیم، در قامت انسانی کامل برای مریم نمایان شد.

حجاب گرفتن مریم از دیگران تأکیدی بر گوشه‌گیری و عزلت او است. میان خود و اطرافیانش حجاب قرار داد تا به عبادت و انس با خدا بپردازد. در این حال بود که ما روح خود را به سوی او فرستادیم. روشن است که مراد از روحنا جبرائیل است. جبرائیل در قامت انسانی کامل بر مریم تمثّل پیدا کرد. در *فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا* لطیفه‌ای نهفته است. این‌که جبرائیل در دیدگان مریم به‌سان انسانی تمثّل پیدا کرد. نه این‌که کالبدی جسمانی پیدا کرده باشد. بنابراین اگر دیگری در آن‌جا بود نمی‌توانست جبرائیل را ببیند.

قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا ۱۸

مریم گفت: اگر اهل تقوا هستی از تو به خداوند رحمان پناه می‌برم.

طبیعی بود که مریم از دیدار او متعجب و بیمناک گردد. برای همین به او گفت: اگر اهل تقوا باشی از من دوری خواهی کرد؛ و من از تو به خدایم که بسیار مهربان است پناه می‌برم. مریم پس از دیدار او، از این بیمناک شد که بخواهد به مریم نزدیک شود. روشن است که مریم نمی‌دانسته است او فرستاده‌ی خدا است.

قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكَ غُلَامًا زَكِيًّا ۱۹

گفت: من تنها فرستاده‌ی پروردگارت هستم تا فرزندی پاک به تو عطا کنم.

جبرائیل به کلام آمد و گفت: من رسولی از جانب پروردگار تو هستم، آمده‌ام تا فرزندی مزکی به تو هدیه دهم.

قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشْرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا ۲۰

مریم گفت: چگونه پسری داشته باشم در حالی که بشری با من تماس نداشته، و من هیچ‌گاه بدکاره نبوده‌ام.

مریم باز هم متعجب شد، به جبرائیل گفت: من با کسی نیامیخته‌ام تا الان بخواهم فرزندی داشته باشم. مریم با خود اندیشید که بچه‌دار شدنش منوط به آمیختن با مردی است. برای همین گفت من تا کنون ازدواج نکرده‌ام، و هیچ‌گاه اهل معصیت نیز نبوده‌ام تا با کسی غیر از ازدواج رابطه داشته باشم، پس چگونه فرزندی خواهم داشت؟!

قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا ۲۱

گفت: این چنین است. پروردگارت فرموده: این کار برای من آسان است؛ او را آیه‌ای برای انسان‌ها، و رحمتی از جانب خویش قرار دهیم؛ و این امری حتمی است.

همان پاسخی که در آیه‌ی ۹ برای یحیی آمد درباره‌ی عیسی نیز بیان شد. این امور که برای شما دشوار و گاه محال است، برای خداوند بسیار آسان است. تولد عیسی بدون پدر نشانه‌ای است برای مردمان، تا به خدا ایمان آورند. وجود عیسی رحمت و مهر است، رحمتی از جانب ما. آری عیسی هم آیه‌ی خدا است، هم مظهر رحمت الهی است. این امر حتمی است، و مقدر شده‌است، و دیگر گریزی از آن نیست.

فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَدَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا ۲۲

پس آبستن شد، و با او در جایی دور کناره گرفت.

در آن هنگام مریم به عیسی باردار شد. این اتفاق او را به محلی دور کشاند. از مردم و محل زندگی کناره گرفت و به جایی دور دست رفت. لسان آیه نشان می‌دهد که مریم از شهر خارج شد. چرا که در آیه‌ی ۱۶ آمده بود: اَنْتَبَدَتْ مِنْ اَهْلِهَا مَكَانًا شَرْفِيًّا. مریم از این مکان شرقی نیز دور شد. بنابراین باید از شهر نیز خارج شده باشد.

فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنَسِيًّا ۲۳

درد زایمان او را به کنار نخلی (خشکیده) کشاند؛ گفت: کاش پیش از این مرده بودم، و یکسره از یاد رفته بودم.

پس از مدتی درد زایمان به سراغش آمد، این درد او را تا نزدیکی تنه‌ی درخت خشک خرمایی رساند. در این حال با خود سخن می‌گفت: کاش پیش از این مرده بودم! کاش همگان مرا فراموش کرده بودند. مریم با خود فکر می‌کرد فرزندش که به دنیا بیاید چه کند؟ چگونه به شهر بازگردد؟ در برابر تهمت مردم چه پاسخی دهد؟ حال مریم در آن لحظات غیرقابل تصور است. اذهان مردم نمی‌تواند چنین اعجازی را درک کند، و به طور طبیعی سیل تهمت و افتراء به سوی مریم روانه خواهد شد.

فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا ۲۴

آن‌گاه ندایی از زیر پایش آمد: محزون مباش، پروردگارت در زیر قدم‌هایت جویباری روان کرده است.

مرجع ضمیر فاعلی در ناداهای دو احتمال دارد: اول طفل باشد، دوم جبرائیل. احتمال اول مناسب‌تر است. چرا که قید تَحْتِهَا در آیه اشاره به جای طفل نسبت به مریم دارد. آری عیسی با مادرش سخن گفت. مریم بسیار محزون بود، همان‌طور که در آیه‌ی گذشته بیان شد. او از خاندانی پاکدامن و عفیف بود، همگان او را به پاکی و عزلت از خلق می‌شناختند. بنابراین چنین امتحانی برای مریم بسیار سخت بود. ندای عیسی که گفت: أَلَّا تَحْزَنِي، قلب مریم را آرام کرد. مریم علاوه بر حزن قلبی که در مراجعه به شهر داشت، تنها بود و نیاز به آب و خوراک داشت. در آن حال نمی‌توانست خود برای نیازهایش اقدام کند. بنابراین هر دو علت حزن مریم مرتفع شد. خداوند از زیر قدم‌های مریم جویباری روان ساخت.

وَهْزِي إِلَيْكَ بِجَذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا ۲۵

تنه‌ی نخل را به سوی خود تکان بده، خرمایی تازه بر تو فروریزد.

هز به معنای حرکت دادن شدید است. جنی به میوه گفته می‌شود خصوصاً وقتی تازه چیده شده باشد.

قائل این کلام نیز به جهت عطف بر آیه‌ی قبل باید طفل مریم، عیسی باشد. به مریم گفت: تنه‌ی درخت خرما را تکان

بده تا برای تو خرمایی تازه بیفتد.

فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرِينَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا ۲۶

بخور و بیاشام، و چشمت را روشن دار؛ اگر از آدمیان کسی را دیدی بگو: برای خدای رحمان روزه‌ای نذر کرده‌ام؛ پس

با هیچ کس سخن نمی‌گویم.

حال از این خرماها تناول کن، و از این آب زلال بیاشام، خوشنود باش، و چشمانت را روشن دار. طفلش او را دلداری

داد، و برای او آرامش آورد. حال که غذا و شرب پاک نیز برایش فراهم آمد، خواست تا حزن مریم به کلی از میان برود.

روشنی چشم وقتی است که غم در میان نباشد.

عیسی جواب پرسش ناپرسیده‌ی مریم را نیز داد؛ گفت اگر در بازگشت مردم را دیدی، با هیچ کس سخن مگو، تنها بگو

که برای خدای رحمان روزه‌ی سکوت گرفته‌ای و سخن نمی‌گویی.

سفارشات عیسی به مریم برای هر طالب و سالکی ارزشمند است. خداوند است که به انسان آب و نان می‌دهد، جسم که

به واسطه‌ی مرحمت خداوند آرام شد، دل باید شاد شود. دل آن‌گاه شاد نیست که درگیر گذشته و اتفاقات نیامده‌ی آینده

باشد. چنان که مریم نیز نگران تهمت‌های مردم بود. پس اگر خداوند محبت کرد و حال انسان را نیکو گردانید، باید با

خدا نشست و دل خوش داشت. اما انسان بداند که هر مسیری برود عده‌ای آن را بر نمی‌تابند، حرف‌ها خواهد شنید؛ همه برای این است که او را از مسیری که با دیگران متفاوت است برگرداند. راهش سکوت است. سکوت متواضعانه. یعنی من راه خودم را می‌روم، نه من با مسیر شما کار دارم، نه شما با طریق من کار داشته باشید. توضیح دادن به خلق فقط حال و وقت انسان را به هدر می‌دهد. بگذار هر چه می‌خواهند درباره‌ات فکر کنند و بگویند، تو کار خود را بکن.

فَأْتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا ۲۷

آن‌گاه طفلش را در آغوش گرفته به سوی قومش آمد؛ گفتند: ای مریم، تو کار بی‌سابقه‌ای انجام داده‌ای.

فری:

مقایس: قطع الشيء.

التحقیق: هو قطع مع تقدیر.

در آیه مراد این است که کار بی‌سابقه‌ای انجام دادی. قبیح معنای اصلی فری نمی‌باشد. مرادشان این بود که با عفت و پاکی که از تو، خاندان، و اجدادت سراغ داریم، انتظار نداشتیم که چنین فعلی را مرتکب شوی.

آری مریم طفلش را به آغوش گرفت و به سمت قومش رفت. درک حال مریم بسیار دشوار است. آن‌ها به محض رؤیت

مریم زبان به نیش و کنایه گشودند: يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا.

يَا اُحْتَّ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأً سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ اُمُّكَ بَعِيًّا ۲۸

ای خواهر هارون، نه پدرت مردِ بدی بود، و نه مادرت بدکاره بود.

این کریمه شرح قَرِيبًا است. آن‌ها اتهام گنگ ابتدایی‌شان را شرح دادند. این‌که مریم را اخت هارون خطاب کردند، احتمالاتی دارد. اما فارغ از احتمالات که قابل ردّ و اثبات نیست، می‌خواستند در لفافه بگویند از تو انتظار نمی‌رفت که چنین کنی. هارون ممکن است برادر موسی باشد، یا شخصی پاک در میان بنی‌اسرائیل، یا احتمالاتی دیگر که در کتب تفسیر آمده است.

به مریم گفتند پدرت مرد خوبی بود، بدی از او ندیده بودیم؛ مادرت نیز زنی پاکدامن بود، و هیچ از او ناپاکی سراغ نداریم. مرادشان این بود که با چنان پدر و مادر پاکی تو چرا چنین شدی! در واقع اصل اتهام را قطعی پنداشتند و زبان به نیش و کنایه گشودند.

فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا ۲۹

آن‌گاه مریم به طفل اشارت کرد، گفتند: چگونه با طفلی که در گهواره است سخن گوئیم؟!!

مریم به جهت سفارشی که عیسی به او کرده بود، سکوت کرد، و به طفلش اشاره کرد. آن‌ها فهمیدند که مراد مریم این است که سؤال خود را از نوزاد در دامن مریم بپرسند. روشن است که برایشان قابل هضم نبود. با هم گفت‌وگو کردند که چگونه با نوزادی در گهواره سخن بگوئیم؟!!

قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ۚ ۳۰

(طفل) گفت: من بنده‌ی خدا هستم، کتاب عطایم کرده و مرا پیامبر قرار داده.

این آیات اوج داستان مریم و عیسی است. مریم که به طفل اشاره کرد عیسی به حرف آمد. فرمود: إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ؛ با این سخن اولاً پاسخ تهمت‌های مردم به مادرش را داد. گفت من بنده‌ی خدا هستم، پس تهمت‌های شما بر گناه‌کار بودن مادرم بی‌اساس است. به علاوه سخن گفتن طفل در گهواره فارغ از متن کلامش، خود رافع تهمت آنان بود. ثانیاً از ابتدا کار را برای مردم روشن ساخت. از ابتدا خود را بنده‌ی خدا معرفی کرد؛ اما قوم جاهل آن‌قدر در حق او غلو کردند که او را پسر خدا دانستند.

در ادامه فرمود خداوند به من کتابی عطا کرده است؛ مراد انجیل است. آنچه امروزه انجیل نامیده می‌شود ظاهراً ارتباطی به کتاب عیسی ندارد. البته حقیر در این خصوص سوادِی ندارم، اما بالاجمال می‌دانم که چهار انجیلِ مقبول و شایع میان مسیحیان دریافت‌های حواریون عیسی است. این کتب شرح زندگی عیسی و بعضی از سخنان او است از دیدگاه نزدیکان عیسی. بنابراین این انجیل نمی‌تواند کتاب خداوند باشد. البته از آن جهت که حاوی برخی از سخنان عیسی، و حالات او است دارای اهمیت می‌باشد.

مطلب سوم که عیسی بیان نمود این بود که خداوند او را پیامبر خود قرار داده است. این سخنان از یک نوزاد در گهواره اعجازی بزرگ بود، که قبل و پس از عیسی مانند ندارد.

وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا ۳۱

هر جا که باشم مرا مایه‌ی برکت گردانیده، و مادام که زنده باشم مرا به نماز و زکات سفارش کرده است.

در ادامه عیسی فرمود: خداوند مرا مایه‌ی برکت قرار داده است. هر جایی که باشم برکت جریان خواهد داشت. معنای برکت به جهت استعمال زیاد در لسان ما روشن است. رشدی است و رای انتظار از چیزی. مثالی ساده این‌که اگر ده تومان باید ده تومان کار کند، بیشتر کار می‌کند؛ این برکت است. یا عمری که بیش از حد مورد انتظار منشأ خیرات باشد برکت دارد. گاه انسان‌ها مبارکند. برخی از انسان‌های الهی منشأ برکات هستند. جریان برکت در همه‌ی امور در جوار آن‌ها خود را نشان می‌دهد. خواه امور مادی باشد، و خواه معنوی.

حضرت عیسی در ادامه می‌فرماید: خداوند مرا تا لحظه‌ی مرگم به نماز و زکات توصیه کرده است. نماز ارتباط با خدا است؛ و زکات بخشش هر آن چیزی است که باعث تعلق انسان و مانع طی طریق او است. بنابراین مراد فعل مصطلح نیست؛ فعل بروز آن است. زکات اعم از خمس، صدقه، و امثال آن است. وقتی انسان بخشی از مال را بخشید، در مابقی هم تشکیک می‌کند، اگر بخشی از آن او نیست، چه بسا که همه‌اش از آن او نباشد. تکرار این حال باعث می‌شود به کلی تعلقش را به مال قطع کند. سپس اصل مالکیت را در او از میان خواهد برد. ظرف که از تعلقات خالی شد، باید پُر شود. یاد خدا ظرف را پُر می‌کند. حقیقت نماز به تصریح آیات یاد خدا است. در نتیجه نماز و زکات دو بال سالک الی الله است.

وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا ۳۲

و هم چنین سفارش به نیکی به مادرم کرده است، و مرا متکبر و تیره‌بخت قرار نداده است.

این کریمه از دیگر اشتراکات عیسی و یحیی است. همین وصف در آیه‌ی ۱۴ این سوره درباره‌ی یحیی آمد. عیسی نیز مانند یحیی با مردم مهربان بود. نسبت به آنان تکبر نداشت، زور نمی‌گفت، و حرف مردم را می‌شنید، خیرخواهی دیگران را درباره‌ی خود قبول می‌کرد. روشن است که وقتی با مردم چنین بود، با والده‌اش نیز چنین رفتاری داشت.

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا ۳۳

سلام بر من روزی که زاده شدم، روزی که می‌میرم، و روزی که زنده برانگیخته شوم.

بر عیسی نیز مانند یحیی سلام خداوند باد. روزی که به دنیا آمد، روزی که می‌میرد، و روزی که دوباره زنده خواهد شد. تفاوت بیانی این سلام با سلام بر یحیی در آیه‌ی ۱۵ بر اهل دقت پوشیده نیست.

ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ ۳۴

این است عیسی فرزند مریم، کلمه‌ی حقی که به آن تردید داشتند.

آری عیسی چنین است که توصیفش کردیم. اگر قَوْلَ الْحَقِّ را به معنای سخن حق بگیریم، معنا چنین می‌شود: این همان عیسی پسر مریم است که درباره‌اش شک داشتید. و اگر مراد از قَوْلَ الْحَقِّ کلمه‌ی حق باشد، به خود حضرت عیسی برمی‌گردد. احتمال دوم با سیاق آیه سازگارتر است.

مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَكْدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ۝ ٣٥

جایگاه خداوند چنین نیست که فرزندی اختیار کند، او منزّه است. چون اراده‌ی کاری کند، گوید موجود شو، آن دم موجود می‌شود.

در این کریمه پس از توصیف حضرت عیسی به مهم‌ترین انحرافی که مسیحیت به آن دچار شدند اشاره می‌شود. مَا كَانَ لِلَّهِ يَعْنِي جَايَگاه خداوند چنین نیست که فرزندی داشته باشد. او خالق همه‌ی هستی است، رابطه‌ی هستی با او سایه با نور است. هستی تجلّی او است، چگونه می‌توان فرزندی برای او متصوّر بود. این رأی مسیحیان هرچه قدر هم که تلطیف شود و رنگ فلسفی بگیرد، باز هم از عجائب است.

خداوند اگر بخواهد کاری را در هستی به انجام برساند، فقط اراده می‌کند، آن دم اتفاق می‌افتد. توگد عیسی نمونه‌ای از

كُنْ فَيَكُونُ است. چه طور شد که چون عیسی پدر نداشت برای شما سنگین آمد، و او را فرزند خدا دانستید؟!

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ معادل آیه‌ی ۸۲ سوره‌ی یس است: إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ. شرح این کریمه در سوره‌ی یس بیان شد؛ می‌توانید مراجعه کنید.

وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ۳۶

(عیسی گفت:) الله پروردگار من و شما است، بنده‌ی او باشید که راه مستقیم همین است.

این آیه ادامه‌ی کلام حضرت عیسی و عطف بر **إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ** است. برای تأکید دوباره عیسی می‌گوید: پروردگار من و شما الله است. او را بندگی کنید. همان‌طور که شما بنده‌ی او هستید، من نیز بنده‌ی او هستم. بندگی خداوند تنها راه مستقیمی است که به سوی او می‌رود.

بندگی یعنی انسان به‌سان یک بنده خود و اموراتش را یک‌سره به مولایش بسپارد. با او زندگی کند، حوائجش را از او بخواهد، شادی و غمش با او باشد، گرفتاری‌هایش را نزد او ببرد، و در یک کلام دائم متوجه او باشد و با او انس داشته باشد. این راهی است دائم و قطعی که انسان را الهی می‌کند.

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۳۷

اما از میان گروه‌ها عده‌ای به اختلاف افتادند؛ وای بر کسانی که پس از حضور در آن روز بزرگ کافر شدند.

پس از آن روز که معجزه‌ی آشکار و بزرگ خداوند بود، عده‌ای دچار اختلاف درباره‌ی حضرت عیسی شدند. این‌که فرمود **مِنْ بَيْنِهِمْ** نشان می‌دهد که همه‌ی تابعین عیسی قائل نبودند که او پسر خدا است.

أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُوتُنَّا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ ضَلَالٍ مُّبِينٍ ۳۸

چه شنوا و بینا شده‌اند، روزی که نزد ما آیند؛ اما امروز ستمکاران در گمراهی آشکارند.

در روزی که حقایق آشکار می‌شود، بینا و شنوا خواهند بود. آری امروز در گمراهی هستند. خود را در موهومات و تعلقات خود غرق کرده‌اند. اما در روزی که حقایق آشکار می‌شود، خواهند فهمید که باورشان چه اندازه سست است.

وَأَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۳۹

اینان را از روز حسرت بیم ده، آن‌گاه که کار پایان پذیرد، و آن‌ها در غفلت باشند، و ایمان نیاورده باشند.

پیامبر این‌ها را از روز حسرت بیم ده. آن روز دیگر کار به انتها خواهد رسید و فرصتی نخواهند داشت. نکند که در آن روز هم در غفلت باشند و هنوز ایمان نیاورده باشند.

إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ ۴۰

این ماییم که وارث زمین و هر که در آن است می‌باشیم، و به سوی ما بازگردانده می‌شوند.

تعبیر دیگری بر کریمه‌ی ۱۵۶ سوره‌ی بقره است: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. اول ماییم، آخر هم ما هستیم. در نهایت وارث حقیقی هستی هم ما خواهیم بود.

داستان مریم، زکریا، یحیی، و عیسی در سوره‌ی آل‌عمران نیز به همین سیاق با تفصیلی بیشتر تعریف شده است. کنار هم قرار دادن آیات، داستان این انسان‌های الهی را کامل‌تر می‌کند. برای مطالعه به آیات ۳۵ تا ۵۹ مراجعه فرمایید.

آیات ۴۱ تا ۵۰:

وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّهُ كَانَ صَدِيقًا نَبِيًّا ۴۱

در این کتاب از ابراهیم یاد کن؛ او که پیامبری بسیار راستگو بود.

پس از داستان زکریا، یحیی، مریم، و عیسی، خداوند داستان حضرت ابراهیم را در این سوره تعریف می‌کند. باز هم مخاطب خداوند پیامبر اکرم است. او است که باید داستان گذشتگان را یاد کند. ابراهیم با دو وصف در این کریمه توصیف می‌شود. او صدیق بود و نبی. صدیق مبالغه‌ی در صدق است. صدق مردان الهی است. انطباق ظاهر و باطن است. هر آن‌چه در ظاهر صادق رؤیت می‌شود همان است که در باطن او است. ذره‌ای خلاف واقع در او مشاهده نمی‌شود. این وصف از میان ما رخت بر بسته است.

نبیّ فعل از نبأ است. کسی است که به اخبار احاطه و آگاهی دارد. درباره‌ی پیامبران معنایش اطلاع بر غیب است. این وصف برای پیامبران علم شده است. چنان‌که نبی و انبیاء فارغ از معنا بر پیامبران اطلاق می‌شود.

اِذْ قَالَ لِاَبِيهِ يَا اَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا ۴۲

هنگامی که به پدرش گفت: ای پدر، چرا چیزی را که نه می‌شنود، نه می‌بیند، و نه نیازی از تو را رفع می‌کند، می‌پرستی؟!

در این‌که مراد از أب در این آیات پدر حضرت ابراهیم بوده یا عمومی او میان مفسران اختلاف است. اکثر مفسران شیعه أب را عمومی او آذر می‌دانند. و اطلاق أب بر پدر و عمو را در زبان عرب شایع می‌دانند.

ابراهیم برای این که پدر را از مسیر نادرستش برگرداند، در این آیات براهینی را بیان کرده است. ابتدا می‌فرماید تو معبودانی را پرستش می‌کنی که هیچ کاری از آنها بر نمی‌آید. نه توانایی شنیدن دارند؛ نه قادر به دیدن هستند؛ و نه می‌توانند کوچک‌ترین نیازی از تو را رفع کنند.

يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا ۴۳

ای پدر، علمی نصیب من شده که به تو نرسیده است؛ بنابراین از من پیروی کن، تا تو را به راه درست راهبری کنم.

سپس می‌فرماید آنچه به تو می‌گویم شاید برایت نامأنوس باشد. علت این است که خداوند به من معرفتی ارزانی داشته که تو از آن بی‌بهره‌ای. حال تو نیز از این معرفت تبعیت کن. اگر چنین کنی تو را از مسیر نادرست بازخواهم داشت، و به راهی درست و مستقیم در خواهم آورد.

يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا ۴۴

ای پدر، بنده‌ی شیطان مباش، که شیطان از خدای رحمان نافرمانی کرده است.

پدر جان مسیری که در آن قرار داری، بندگی شیطان است. آیا می‌دانی که شیطان از خدای مهربان نافرمانی کرده است. تو نیز اگر مسیر شیطان را انتخاب کنی، ناگزیر بنده‌ی او خواهی شد.

يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُسَكَّ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا ٤٥

ای پدر، از این که عذابی از خدای رحمان به تو برسد بیمناکم؛ در آن حال دوست شیطان خواهی بود.

نگرانی الهی ابراهیم برای آذر در این سخنان نیز مشهود است. می‌فرماید: پدرم من از این که مسیر بندگی شیطان را ادامه دهی، و به جای تحت ولایت خداوند بودن تحت ولایت شیطان قرار گیری بیمناکم. این مسیر تو را دچار عذاب خداوند خواهد کرد. آوردن وصف رحمان برای خداوند به این جهت است که او هیچ کس را به خاطر حقد عذاب نمی‌کند؛ بلکه عذاب او به جهت تربیت انسان‌ها است. عذاب خداوند نیز وجهه‌ای از مهربانی او است.

قَالَ أَرَأَيْبُ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ لِأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا ٤٦

(آذر) گفت: تو از خدایان من بی‌زاری؟ ای ابراهیم اگر دست نکشی حتماً سنگسارت خواهم کرد؛ اکنون مدتی طولانی مرا ترک کن.

آذر به کلام نورانی و دلسوزانه‌ی ابراهیم توجهی نکرد. در پاسخ او گفت: تو از خدایان من نفرت داری؟! اگر دست از این سخنان نکشی، تو را خواهم کشت. سنگسار کردن کشتن سخت است. به گمان خود، خواست دل ابراهیم را خالی کند.

وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا: یعنی زمانی طولانی مرا ترک کن و از من فاصله بگیر. بطن کلام آذر این بود که تو را طرد خواهم کرد. ملی به معنای امتداد است که در آیه به معنای زمان طولانی است.

قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا ٤٧

ابراهیم گفت: سلام (خدا) بر تو؛ از پروردگارم برای تو آمرزش خواهم خواست؛ او به من لطف بسیار دارد.

ابراهیم تحت تربیت خداوند بود. کلام درشت پدرش را با نرمی پاسخ گفت. فرمود: سلام خدا بر تو باد. سلام نام خدا است، که مظهر امنیت و آسایش است. فرمود: من برای تو از خدایم طلب غفران و آمرزش می‌کنم. حفی را مرحوم مصطفوی چنین معنا کرده است: هو ترک العلاتق و طرح الحجب و ظهور الخصوصية و الخلوص و الصفاء. در آیه چنین می‌فرماید: أی له حفاء و خلوص و صفاء بالنسبة الیّ و لا حجاب بیننا، و أنا أطلب منه مرادی بلا واسطه و رسم و قید. فیجیب دعوتی.

وَ أَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ ادْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا ٤٨

از شما و آنچه به جای خدا می‌خوانید بیزارم و کناره می‌گیرم؛ پروردگارم را می‌خوانم، امید دارم که خواندن پروردگارم بی‌جواب نباشد.

حضرت ابراهیم پس از گفت‌وگو با آذر، صراحتاً عقیده‌اش را بیان نمود. فرمود من از معبودان دروغین شما بیزارم. از شما که نمی‌خواهید دست از این خدایان بکشید کناره می‌گیرم. مشغول خدای خود می‌شوم، او را می‌خوانم، امیدم فقط به او است، امید دارم که دعایم را اجابت کند.

آمدن شقی برای دعا دلیل ظریفی دارد. شقی در اصل واژه به معنای سختی، عناء، و کلفت است. استعمال مقابل سعادت نیز به همین جهت است. سعادت آسایش و گشایش است، و شقاوت سختی و گرفتاری. آمدن شقی به این جهت است که بیان نماید دعا کردن من از روی گشایش قلبم است. در فشار مستجاب شدن یا نشدن خدا را نمی‌خوانم. از روی بهجت و انس او را می‌خوانم.

قرآن کتاب عمیق و عجیبی است، یک واژه می‌تواند معانی بسیاری در استعمال قرآنی افاده کند.

فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ كُلاًّ جَعَلْنَا نَبِيًّا ٤٩

چون از آنها و آنچه به جای خدا می‌پرستیدند دوری جست، به او اسحاق و یعقوب را عطا کردیم. و همه را به پیامبری رساندیم.

آری ابراهیم از آنها و عقایدشان بیزاری جست و کناره گرفت. خداوند به او اسحاق، و یعقوب را عطا کرد. دودمان نبوت را در نسل او قرار داد. اسحاق و اسماعیل فرزندان ابراهیم هستند. یعقوب فرزند اسحاق است. اکثر انبیاء بنی اسرائیل فرزندان یعقوب هستند.

وَ وَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا ٥٠

و از رحمتان به ایشان عطا کردیم؛ و برای ایشان نامی نیک و والا قرار دادیم.

این خاندان را شامل رحمت خود قرار دادیم. نامشان را بلند و نیک در نسل‌ها قرار دادیم. همه‌ی این مواهب از ابراهیم آغاز شد.

آیات ۵۱ تا ۵۷:

وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ اِنَّهُ كَانَ مَخْلُصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا ۵۱

در این کتاب از موسی یاد کن؛ او مخلص بود، فرستاده‌ی خدا و آگاه به غیب بود.

در ادامه‌ی ذکر نام پیامبران، نام حضرت موسی یاد می‌شود. خداوند او را مخلص می‌نامد. مخلص یعنی خداوند او را برای خود خالص کرده است. همان‌طور که در سوره‌ی طه، آیه‌ی ۴۱ آمد: *وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي*. هم‌چنین او را رسول و نبی معرفی می‌نماید. عرض شد که رسول فرستاده‌ی خداوند است؛ و نبی کسی است که به غیب آگاه است. البته که نبی و انبیاء درباره‌ی پیامبران علم شده است. در ترجمه معنای واژه را لحاظ کردیم، تا جهت معنایی از دست نرود.

وَ نَادَيْتَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْاَيْمَنِ وَ قَرَّبْتَاهُ نَجِيًّا ۵۲

او را از کرانه‌ی کوه طور که خجسته و بابرکت است ندا دادیم، او را به خود نزدیک کردیم تا با او نجوا کنیم.

موسی را از سمت راست کوه طور ندا دادیم. این ترجمه‌ای است که اکثر مترجمین کرده‌اند. با این‌که معنای سمت راست صحیح است، اما معنای دیگری نیز دارد، که اصل معنا است. در کتاب العین سرشار از خیر و برکت نیز آمده است: *الذی اتی باليمن و البركة*. در مقایسه نیز آمده است: *البركة*. به نظر می‌رسد معنای اصلی واژه با سیاق آیه سازگارتر باشد. کوه طور همواره مبارک بوده است. در ترجمه این معنا را لحاظ داشتیم. برای جامعیت بحث به معنای لغت در کتاب شریف التحقیق نیز اشاره داشته باشیم.

التحقیق: هو قوّة فی خیر مع زیادة. و هذا فی قبال الشؤم و هو ضعف و ضعة فی شرّ. سپس می فرماید معنای خیر و برکت از باب مجاز است. و معنای سمت راست یا از عبرانی و سریانی اخذ شده است، یا به جهت تناسب با معنای اصلی است. به این جهت که عموماً دست راست منبع قوّت و حرکت است.

او را به خود نزدیک کردیم تا با او در خلوت و قُرب سخن گوئیم. عبارت عجیبی در این آیه آمده است: قُرْبَانَهُ نُجِيًّا. می توان آن را چنین معنا کنیم که وقتی کسی می خواهد درگوشی با کسی سخن بگوید او را بسیار به خود نزدیک می کند. روشن است که قرب مکانی درباره‌ی خداوند متعال معنا ندارد، بنابراین این فقره قرب معنوی موسی با خداوند را نشان دهد.

وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا ۝۵۳

و از رحمت خویش، برادرش هارون را که او نیز پیامبر بود ارزانش داشتیم.

خداوند متعال در پاسخ موسی که جانشین و کمکی از خداوند خواست هارون را به او عطا کرد. این درخواست در

سوره‌ی طه، آیات ۲۹ تا ۳۲ آمده است: وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِّنْ اَهْلِي، هَارُونَ اَخِي، اَشْدُدْ بِهٖ اُزْرِي، وَ اَشْرِكْهُ فِيْ اَمْرِي.

هارون را از رحمتان به او عطا موسی کردیم. البته که هارون خود پیامبری از انبیاء الهی بود.

وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ٥٤

در این کتاب از اسماعیل یاد کن؛ او درست‌پیمان بود، فرستاده‌ی خدا و آگاه به غیب بود.

پیامبر بعدی که نامش در سوره‌ی مریم می‌آید اسماعیل است. نام اسماعیل در قرآن همواره به عنوان فرزند ابراهیم آمده است. بنابراین اسماعیل مذکور در این آیه نیز باید فرزند ابراهیم باشد. برخی از مفسران او را اسماعیل بن حزقیل از انبیاء بنی‌اسرائیل دانسته‌اند؛ به این جهت که نامش بعد از حضرت موسی آمده است. در حالی که از لحاظ زمانی باید بعد از حضرت ابراهیم و پیش از موسی می‌آمد. اما این دلیل خوبی نیست. چرا که ترتیب زمانی در آمدن نام انبیاء در این سوره وجود ندارد. در آیه‌ی ٥٦ یاد ادریس می‌شود، ادریس جدّ حضرت نوح است. در روایاتی نیز او را اسماعیل بن حزقیل دانسته‌اند. این هم دلیل کافی نمی‌تواند باشد. چرا که می‌تواند از باب تطبیق باشد. بنابراین بهتر است که اسماعیل مذکور در کریمه را فرزند ابراهیم بدانیم.

وصفی که درباره‌ی او می‌آید صَادِقَ الْوَعْدِ است. کسی است که به وعده‌هایش عمل می‌کند. در پیمان با خدا و خلق ناعهدی نمی‌کند. او نیز رسول و نبی بود.

وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا ٥٥

همواره خانواده‌اش را به نماز و انفاق توصیه می‌کرد؛ او نزد پروردگارش پسندیده بود.

روش او چنین بود که خانواده‌اش را دائماً به نماز و یاد خدا، و زکات و انفاق دعوت می‌کرد. عرض شد که نماز یاد خدا است، و زکات انفاق است. آمدن این دو فعل مصطلح در آیات قرآن لزوماً به معنای نماز و زکات تشریحی نیست. قدر متیقن از این دو، یاد و انفاق است.

او مورد رضایت خداوند متعال بود. خداوند او را پسندیده بود. چه عبارت با شکوهی!

وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِدْرِيسَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ٥٦

در این کتاب از ادريس یاد کن؛ او صادق و آگاه به غیب بود.

از ادريس نیز در قرآن یاد کن. ادريس بسیار صادق بود. او نیز آگاه به امور غیبی عالم بود. ادريس از پیامبرانی است که اطلاع دقیقی از زندگی و حتی زمان نبوت او در دست نیست. آنچه مسلم است این است که او از اقدم انبیاء است. برخی او را جد نوح دانسته‌اند. در تورات شخصی به نام خنوخ وجود دارد که می‌گویند احتمالاً همان ادريس نبی است. او جد پدری نوح است. عبارت جالبی درباره‌ی او در تورات هست که با آیه‌ی بعدی نیز بی‌ارتباط نیست:

بعد از تولد متوشالحو، خنوخ ۳۰۰ سال دیگر با خدا زیست. او صاحب پسرانی و دخترانی شد و ۳۶۵ سال زندگی کرد. خنوخ با خدا می‌زیست و خدا او را به حضور خود به بالا برد و دیگر کسی او را ندید.

وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا ٥٧

او را به جایگاهی والا رساندیم.

ادريس را رفعت والایی عطا کردیم. از این آیه برخی ظن برده‌اند که او زنده مانند مسیح باشد. و برخی رفعت جایگاه او را مراد آیه دانسته‌اند. به هر حال ما علمی بیش از آنچه در کریمه آمده است نداریم. و نمی‌توان هیچ‌کدام از دو احتمال را ترجیح داد. قدر متیقن این است که او مقامی والا نزد خداوند دارد.

آیات ۵۸ تا ۶۳:

أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا ۝۵۸

آنان پیامبرانی از فرزندان آدم هستند که خداوند به ایشان نعمت داده است؛ و از (فرزندان) کسانی که با نوح سوار بر کشتی کردیم، و فرزندان ابراهیم و اسرائیل، و از کسانی که ایشان را هدایت کردیم و برگزیدیم؛ هنگامی که آیه‌های خداوند رحمان بر ایشان خوانده شود، به سجده می‌افتند و گریان شوند.

أُولَئِكَ پیامبرانی هستند که در آیات قبل نامشان برده شد: زکریا، یحیی، عیسی، ابراهیم، اسحاق، یعقوب، موسی، هارون، اسماعیل، ادیس، و البته مریم سلام الله علیهم اجمعین.

اینان کسانی هستند که خداوند بر ایشان نعمت ارزانی داشته است. سپس خداوند متعال چهار دسته را معرفی می‌کند که از میان آن‌ها عده‌ای را نعمت بخشیده است:

مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ: از فرزندان حضرت آدم.

مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ: از نسل کسانی که همراه نوح سوار بر کشتی کردیم.

مِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ: از میان فرزندان ابراهیم.

إِسْرَائِيلَ: از فرزندان اسرائیل.

همان‌طور که روشن است هر طائفه خاص بعد از عام نسبت به گروه قبلی است. بعید نیست که تکرار سیر زمانی به این جهت باشد که جریان نبوت و رحمت الهی را در طول نسل‌ها بیان نماید.

وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا: باید دقت کرد که این فقره معطوف به چیست؟ به زعم حقی عطف است بر مِنَ النَّبِيِّينَ؛ بنابراین مراد از کسانی که هدایت و انتخابشان کردیم فقط پیامبران نیستند؛ البته که آن‌ها هم هدایت و انتخاب شده‌اند، اما این عطف با توجه به حضور مریم در میان أُولَئِكَ متوجه تنها پیامبران نیست. مؤید مهم این برداشت آیه‌ی ۶۹ سوره‌ی نساء

است: وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا. آنان که خداوند نعمت بر ایشان بخشیده است در این کریمه پیامبران، صدیقین، شهداء و صالحینند. بنابراین غیر از انبیاء خداوند متعال بر سه طائفه‌ی دیگر نیز نعمت بخشیده است. بنابراین مِّنْ هَدَيْنَا وَ اجْتَبَيْنَا این سه طائفه هستند.

إِذَا تَتَلَوْا عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا: ویژگی ایشان این است که وقتی آیات الهی را می‌شنوند به سجده می‌افتند. خوانده شدن آیات رحمان تنها تلاوت قرآن کریم نیست. بلکه مواجهه با هستی است، که ظهور رحمانیت خداوند در آن آشکار است. از عظمت خداوند و بی‌چارگی است که به سجده می‌افتند. در برابر عظمت خداوند متعال قلب چاره‌ای جز به خاک افتادن ندارد. اثری که در قلب اینان گذاشته می‌شود بروز دیگری نیز دارد: بکاء. قلب که رقت پیدا کند اشک از چشمان سرازیر می‌شود. آری زیباترین اشک در هستی همین اشک است. اللهم ارزقنا.

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا ۝ ۵۹

پس از آنان جانشینانی جایشان را گرفتند که نماز را تباه کردند، و از شهوات پیروی کردند، به زودی نتیجه‌ی گمراهی خود را می‌بینند.

ضیع:

مقایس: يدلّ علی فوت الشیء و ذهابه و هلاکة.

التحقیق: هو انحاء الصورة و النظم فی شیء و عدم ترتّب الأثر له بحیث یكون مهملاً

غوی:

مقایس: أصلان، أحدهما: دلّ علی خلاف الرشد و إظلام فی أمر. و الآخر علی فساد فی شیء.

مصباح: إنهمک فی الجهل و هو خلاف الرشد.

پس از انسان‌های الهی، کسانی جایشان را گرفتند که در مسیر اولیائی که ذکرشان رفت نبودند. دو وصف برای این‌ها ذکر می‌شود:

أَضَاعُوا الصَّلَاةَ: ما در فارسی نیز ضایع کردن را استعمال می‌کنیم. ضاع به معنای فساد و از بین رفتن است. وقتی اثر مورد انتظار از چیزی به دست نیاید می‌گویند ضاع. آمدن ضاع درباره‌ی نماز به معنای اقامه نکردن نماز نیست. اگر این‌طور بود گفته نمی‌شد نماز را ضایع کردند. پس این‌ها نماز می‌خواندند اما نماز را ضایع می‌کردند. نماز با هر صورتی که باشد برای یاد خدا است. وقتی نتیجه حاصل نشود، نماز ضایع شده است. این عبارت نشان می‌دهد که صرف خواندن نماز بدون توجه به هدف و کارکرد آن هیچ فایده‌ای ندارد! و مصداق أَضَاعُوا الصَّلَاةَ است. دَقَّتْ کَنیم که نماز فعلی عبادی، برای یاد خداوند است. در هر قوم و آیینی صورت‌های مختلفی داشته است. لزوماً مراد از نماز در این کریمه، نماز اصطلاحی میان ما نیست.

اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ: خصوصیت دوم اینان تبعیت از شهوات است. به جای دنباله‌روی از عقل تابع شهواتشان هستند. افسار وجود را به امیال و شهوات سپرده‌اند و عقل را یک‌سره رها کرده‌اند.

غیّ فرورفتن در جهل و تاریکی است. در یک واژه می‌توان غیّ را گمراهی معنا نمود. اینان به زودی با نتیجه‌ی آنچه کرده‌اند مواجه خواهند شد. نتیجه‌ی باور و فعل آن‌ها تاریکی و جهل است. به خدا پناه می‌برم.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا ٦٠

مگر کسانی که توبه کنند، ایمان آورند، و عمل صالح انجام دهند؛ اینان داخل بهشت می‌شوند، و کوچک‌ترین ستمی به آن‌ها نمی‌شود.

راه برای همه‌ی انسان‌ها همواره باز است. در ضلالت هم اگر کسی خدا را انتخاب کند، به مسیر هدایت وارد خواهد شد. اگر کسی توبه کند، ایمان بیاورد، و عمل صالح انجام دهد بی‌شک بهشتی خواهد بود. بهشت وادی امن و آسایش است. کوچک‌ترین جفایی در حق بهشتیان نخواهد شد. مراد از لَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا این است که به سبب گذشته‌ی این اشخاص بر آن‌ها خرده‌ای گرفته نخواهد شد.

جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا ٦١

خداوند رحمان بندگان را از غیب به بهشت‌های جاودان وعده داده است؛ وعده‌ی او قطعاً محقق خواهد شد.

عدن:

مقایس: اقامة

التحقيق: هو الاستقرار مع الفة و بهجة.

خداوند متعال بندگان را از غیب به بهشت خبر داده است. مراد از بِالْغَيْبِ این است که اکنون برای عموم انسان‌ها غیب است و آشکار نیست. عدن صفتی است برای بهشت که بارها در قرآن به کار رفته است، به معنای اقامت همراه با بهجت، لذت، و انس است.

وعده‌های خدا قطعاً محقق خواهد شد.

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ۖ ۶۲

در آن جا هیچ لغوی نمی شنوند، تنها سلام خواهند شنید. هر صبح و شام در آن جا روزیشان آماده است.

این کریمه توصیف بهشت است. همان طور که در آیه ی قبل آمد بهشت امن، آسایش و بهجت است. همه ی این ها در یک واژه خلاصه شده است: سلام. در بهشت هیچ لغوی وجود ندارد. لغو از خصوصیات این عالم است که اهل دنیا در آن غوطه ورنند.

روزی اهل بهشت دائماً آماده است. هر صبح و شام نعمت های الهی ایشان را در بر خواهد گرفت. روشن است که مراد از روزی، روزی معنوی است. و مراد از صبح و شام دائمی بودن روزی است.

تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا ۖ ۶۳

این بهشتی است که به بندگان خویش، آنان که اهل تقوا هستند، به میراث می دهیم.

آری بهشت میراث اهل تقوا از میان بندگان است. کَانَ تَقِيًّا یعنی همواره در طول حیاتشان اهل تقوا بودند. استمرار در تقوا همان طور که در گذشته عرض شد موافق مراقبه ی دائم است. آن به آن در هر لحظه مراقب درک حضور خدا هستند. لحظه ای در ناآگاهی و غفلت به سر نمی برند. حال مراقبه که تقویت شود در خواب هم باقی می ماند. در خواب هم در غفلت نیستند. اگر برای خواننده ی عزیز این سخن ثقیل است متعجب نشود. اگر در این وادی حضور پیدا کرد، به گفته ی اهلش خواهد دید که در خواب هم حضور دارد. بهترین معنا برای تقوا به زعم حقیر مراقبه ی دائم است. مابقی همه عوارض و نشانه های مراقبه است.

آیات ۶۴ و ۶۵:

وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا ۖ ۶۴

و ما جز به امر پروردگاردت نازل نمی‌شویم. آنچه پیش روی ما، و پشت سر ما، و آنچه در این میان است، از آن او است. در پروردگار تو فراموشی راه ندارد.

این دو آیه کلام فرشتگان و معترضه‌ای میان آیات قبل و بعد است. نزول فرشتگان به امر و فرمان خداوند است. آن‌ها اختیاری در نزول ندارند. درباره‌ی «مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ» نظرات بسیاری بیان شده است. شاکله‌ی این اقوال مکان و زمان است. یعنی مراد از پیش‌رو، پشت، و میان آن دو، یا مکان است و یا زمان. مرحوم علامه ضمن نقل آراء مختلف در این خصوص نظر بدیعی دارند که با تمامی اقوال متفاوت است. نظر لطیف و زیبای ایشان را از تفسیر شریف المیزان نقل می‌کنیم:

فالوجه حمل «مَا بَيْنَ أَيْدِينَا» على الأعمال والآثار المتفرعة على وجودهم التي هم قائمون بها متسلطون عليها، و حمل «مَا خَلْفَنَا» على ما هو من أسباب وجودهم مما تقدمهم و تحقق قبلهم، و حمل «مَا بَيْنَ ذَلِكَ» على وجودهم أنفسهم و هو من أبداع التعبير و ألفظه و بذلك تتم الإحاطة الإلهية بهم من كل جهة لرجوع المعنى إلى أن الله تعالى هو المالك لوجودنا و ما يتعلق به وجودنا من قبل و من بعد.

مرحوم علامه می‌فرماید مراد از «مَا بَيْنَ أَيْدِينَا»، اعمال و آثار است که فرع بر وجود فرشتگان است؛ فرشتگان بر این آثار مسلط هستند و احاطه دارند. مراد از «مَا خَلْفَنَا»، اسباب خلقت و وجود ایشان است. مراد از «مَا بَيْنَ ذَلِكَ» وجود خود ملائکه است. مرحوم علامه این آیه را با چنین شرحی، بدیع در تعبیر و بسیار لطیف می‌دانند. در عین حال که با این شرح احاطه‌ی خداوند متعال بر تمامی حالات فرشتگان نیز تام و کامل است.

با چنین بیان نفیسی از مرحوم علامه نیازی به قلم‌فرسایی حقیر نیست. تفاوت مرحوم علامه با دیگران در این موارد آشکار می‌شود. نظر مشهور در آیه مستلزم مفاسدی است که دقت علامه از آن‌ها در المیزان پرده برمی‌دارد، و ایشان را به سمت دقتی دیگر در آیه می‌برد. رحمة‌الله‌علیه.

وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا: گستره‌ی تدبیرات عالم ممکن است در ذهن کسی دشوار بنماید. و اشکال کند که خداوند عالم را با این گستردگی چگونه اداره می‌نماید! به تکتک فرشتگان احاطه دارد، نزول آنها نیز در حیطه‌ی علم الهی است. پایان‌بندی کریمه به جهت دفع این گونه اشکالات است. می‌فرماید در خداوند متعال فراموشی راه ندارد. خداوند را با خود قیاس نکنید. در سوره‌ی شوری آیه‌ی ۱۱ فرمود: فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. مانند و مثل او هیچ چیزی وجود ندارد!

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا ٦٥

اوست پروردگار آسمان‌ها و زمین، و آنچه میان آنها است. پس بنده‌ی او باش، و بر بندگی او صابر باش. آیا برای او همانندی می‌شناسی؟!

این آیه تعلیل آیه‌ی قبل است. چرا خداوند احاطه‌ی کامل به حال فرشتگان و همه‌ی هستی دارد، و فراموشی در او راه ندارد؟ چون او پروردگار آسمان‌ها، زمین، و هر آنچه میانشان است. در سوره‌ی حمد رابطه‌ی مالکیت و ربوبیت به تفصیل بیان گردید.

چنین خدایی را باید بندگی کرد. آری او سزاوار بندگی است. در مسیر بندگی ابتلائات گوناگونی رخ می‌دهد. در آنها باید صبر پیشه کرد. باید آرام بود و نگریست. در این تماشا کردن رشد ایمانی وجود دارد که در هیچ فعلی وجود ندارد. تماشای هستی در واقع بی‌عملی است، که از هزار هزار عمل نافع‌تر است.

خداوند متعال در آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی حجر می‌فرماید: وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا. استقامت بر طریق همان صبر در بندگی است.

در سوره‌ی عصر نیز این معنا به زیبایی بیان شده است: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ الْعَصْرِ، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ.

هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا: معنای تحت‌اللفظی چنین است: آیا برای او هم‌نامی می‌شناسی؟! و معنای آیه این است که کس دیگری را می‌شناسی که مالک و ربّ هستی باشد! شبیه و مانندی برای او سراغ داری؟! باز ارجاع به کریمه‌ی لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ است.

آیات ۶۶ تا ۷۲:

وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَئِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا ۖ ۶۶

آدمی می‌گوید: آیا وقتی مردم، زنده خارج خواهم شد؟!

استبعاد قیامت در اذهان عموم مردم وجود دارد. در کافر این استبعاد بیشتر و گاه همراه با عناد است. این که فرمود *يَقُولُ الْإِنْسَانُ*، از این جهت است. مردن و دوباره زنده شدن در روز قیامت برای انسانی که باورش در دنیا خلاصه می‌شود استبعاد دارد. به همین جهت این پرسش لزوماً انکار نیست. ممکن است پرسشی حقیقی باشد.

أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا ۖ ۶۷

آیا آدمی به یاد نمی‌آورد که ما پیش از این او را آفریدیم، در حالی که چیزی نبود؟

یادآوری انسان درباره‌ی قبل از خلقتش، عبرت و پند است. مگر نه هیچ کس پیش از خلقتش را به یاد ندارد. تنبّهی بر این است که خواهید مرد، و دوباره برانگیخته خواهید شد. در حالی که قبل از خلقت، نبودید و حیات یافتید؛ کدامین به نظرتان دشوارتر است!

فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا ٦٨

به پروردگارت سوگند آنان را با شیاطین محشور می‌کنیم؛ اینان را گرداگرد جهنم در حالی که مضطربند حاضر سازیم.

در این سه آیه سخن از کفار و مکذبین است. خداوند بارها و بارها از طرق مختلف به ابهامات انسان‌ها پاسخ داده و می‌دهد. اما همواره عده‌ای نمی‌خواهند حقیقت را بپذیرند و باور کنند. چرا که تابع امیال و شهوات شده‌اند، و دست کشیدن از آن برایشان ناگوار است. اینانند که با شیاطین محشور خواهند شد. چرا که همه‌ی عمرشان را با آن‌ها محشور بودند، پس در قیامت هم کنار هم خواهند بود.

اکثر جثی را به معنای نشستن روی دو زانو معنا کرده‌اند. مرحوم مصطفوی معنایی دقیق‌تر بیان کرده‌اند: التجمّع فی مکان علی حالة بین القیام و القعود، و یعبر عنها بالاستیفاز.

مراد از فقره‌ی لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا با توجه به معنایی که عرض شد: اینان و شیاطین در اطراف جهنم تجمّع می‌کنند، در حالی که مضطرب و مستأصلند. در حالی هستند که نه می‌توانند بنشینند، و نه می‌توانند برخیزند.

ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا ٦٩

آن‌گاه از میان هر گروه، کسانی را که نسبت به خدای رحمان سرکش‌ترند بیرون می‌کشیم.

معنای آیه روشن است. از هر گروه و دسته‌ای آنان که نسبت به خداوند مهربان سرکش‌تر بودند را جدا می‌کنیم. دلیل جدا کردن از میان دیگران سرکشی و تمرد است. سرکشی نسبت به خداوند رحمان: عَلَى الرَّحْمَنِ. خداوندی که در سراسر زندگی ایشان آنان را در مهر و محبت خود غرق کرد. سرکشی نسبت به او بسیار ناگوار است.

ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا ۗ۰

ما می دانیم کدامین آن‌ها به آتش سزاوارترند.

مراد از صلیاً رسیدن و در محازات چیزی قرار گرفتن است. چرا عده‌ای را از میان دیگران جدا می‌کنیم؟ چون می‌دانیم که در زندگی چه کرده‌اند. و می‌دانیم که با روش زندگیشان سزاوار ملاقات با آتش دوزخند.

وَإِنْ مِنْكُمْ إِيَّالَا وَآرِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا ۗ۱

هیچ یک از شما نیست مگر این‌که به جهنم وارد می‌شود؛ این امری حتمی و قطعی از سوی پروردگارت است.

ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا ۗ۲

آن‌گاه کسانی را که اهل تقوا هستند نجات می‌دهیم؛ و ظالمان را در حال استیصال رها می‌کنیم.

مخاطب این کریمه به قرینه‌ی آیه‌ی بعدی همه‌ی انسان‌ها هستند. به همین جهت معرکه‌ی آراء در میان مفسرین شده است. برخی قائلند که همه در جهنم داخل می‌شوند، اما همه در آن نمی‌مانند. این رأی با آیاتی از قرآن در تضاد است. مانند آیات ۱۰۱ تا ۱۰۳ سوره‌ی انبیاء: إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ، لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَ هُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ، لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَ تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ. سابقون از دوزخ دورند، حتی صدای جهنم را هم نمی‌شنوند؛ چه رسد به این‌که در دوزخ داخل شوند. مرحوم علامه تعبیری دقیق و متفاوت دارند. پس از این‌که آیات دربردارنده‌ی واژه‌ی ورود را بررسی می‌کنند، چنین جمع‌بندی می‌فرمایند:

بل الأنسب كونه بمعنى الحضور و الإشراف فإنه أبلغ كما هو ظاهر و كذا في قوله: «فَأُورِدَهُمُ النَّارَ» فإن شأن فرعون و هو من أئمة الضلال هو أن يهدي قومه إلى النار و أما إدخالهم فيها فليس إليه.

ایشان ورود را با توجّه به معنای اصلی واژه حضور و اشراف معنا می‌کنند. روشن است که کلام ایشان بسیار دقیق‌تر از کلام اکثر مفسّرین است، و تضادّی هم با دیگر آیات قرآن ندارد.

به نظر حقیر با توجّه به مطالبی که در گذشته درباره‌ی بهشت و جهنّم عرض شد، معنای آیه این است که همه‌ی انسان‌ها در طول حیاتشان از دوزخ عبور می‌کنند. غیر از ذوات پاک معصومین، مابقی انسان‌ها در طول حیات با امیال، شهوات، دنیاخواهی، و از همه مهم‌تر شرک و تکبّر درگیرند. دوزخ همین باورها و حالات است که انسان می‌تواند تا قیامت آن‌ها را با خود ببرد. در واقع همان‌طور که در گذشته بیان گردید، باورها و بالتبع اعمال انسان در مسیر زندگی، انسان را تغییر می‌دهد. انسانی نداریم جدای از باورها و اعمالش. در قیامت بروز باطنی است که انسان با خود آورده است. بنابراین همه‌ی انسان‌ها در دوزخ وارد می‌شوند. این امری حتمی و قطعی است که گریزی از آن نیست. اقتضای ورود به دنیا عبور از جهنّم است. انسان دائماً بین بهشت و جهنّم است.

در این میان عده‌ای نجات پیدا می‌کنند. همان‌طور که در آیات بسیاری بیان شده است، نجات‌یافتگان اهل تقوا هستند. آنان که مراعات درک حضور خداوند را در تمامی آنات زندگی کرده‌اند؛ و از کبر و شرک رها شده‌اند. عده‌ای نیز به حال خود رها می‌شوند، کسانی که در دوزخ خویش مانده‌اند و قصد خروج از آن را هم ندارند. اینان در قیامت دچار استیصال و اضطراب هستند.

دقّت بفرماید که بیان حقیر نیازمند تأمل در مباحث گذشته است. اگر برایتان ثقیل آمد رهایش کنید.

آیات ۷۳ تا ۸۰:

وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا ۗ ۷۳

هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده شود، کافران به اهل ایمان گویند: کدام یک از این دو گروه جایگاهشان بهتر و محفلشان آراسته‌تر است؟

ندی:

مقایس: يدلّ علی تجمّع، و قد يدلّ علی بلل فی شیء.

التحقیق: اصل الواحد فی مادة الواو: هو دعوة فی مخاطبة، و فی الیائیه: هو الترشح و الابتلال.

آیات روشن خداوند بر همه‌ی انسان‌ها خوانده می‌شود، و اختصاصی به مؤمنین ندارد. مرجع ضمیر عَلَیْهِمْ به همه‌ی انسان‌ها برمی‌گردد. کافران مؤمنین را مخاطب قرار می‌دهند و از آنها می‌پرسند: کدام یک از ما اوضاع بهتری در دنیا داریم؟! کدامین ما مجلس‌های بهتر و آراسته‌تری داریم؟! روشن است مراد آنها شرایط زندگی مادیشان است. عموماً اهل دنیا، به این جهت که همشان در امور دنیوی است، در رفاه بیشتری هستند. به علاوه که عموماً در مجالسشان لهو و لعب جریان دارد. از دیدگاه آنها هم شرایط زندگیشان بهتر است، و هم مجلس‌های مرفه‌ی دارند. بنابراین قیاس کرده، و بر دارایی‌های مادی خود مباهات کرده، و کلام به نکوهش مؤمنین گشودند!

وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَ رِئِيًّا ٧٤

چه بسیار اقوامی را پیش از اینان هلاک کردیم؛ آنان که هم اسباب زندگی بهتر و هم شکوه بیشتری داشتند.

أَثَّ:

مفردات راغب: الأثاث: متاع البيت الكثير، و أصله من أثَّ أي كثر و تكاثف، و قيل للمال كله إذا كثر: أثاث. و لا واحد له كالمُتاع، و جمعه أثاث.

رَأَى:

مفردات راغب: عينه همزة و لامه ياء، لقولهم: رُؤْيَةٌ، و قد قلبه الشاعر فقال: و كل خليلٍ رأَىني فهو قائلٌ: من أجلك هذا هامة اليوم أو غدٍ. و تحذف الهمزة من مستقبلة فيقال: تَرَى و يَرَى و نَرَى، قال: فإِذَا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا «مریم: ٢٦» و قال: أَرِنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّةِ وَالْإِنْسِ «فصلت: ٢٩» و قرئ: أَرْنَا.

این کریمه بیان می‌کند که چرا کافران خود را بهتر می‌دانستند. همان‌طور که در آیه‌ی قبل بیان گردید، عموماً کافران زندگی مادی‌تری دارند. این آیه نشان می‌دهد که ملاک برتری خود بر مؤمنین را فقط ظاهر زندگیشان می‌دانند. آن‌قدر استدلالشان سخیف است که مایه‌ی تعجب انسان می‌شود. البته که در همه‌ی زمان‌ها فخر فروشان به همین امور سطحی فخر می‌فروختند. خداوند می‌فرماید پیش از اینان بسیاری را به هلاکت رساندیم، که دارایی بیشتری از این‌ها داشتند. بنابراین تمکّن دلیلی بر بقاء نیست.

دو وصف برای آن‌ها بیان می‌گردد: اول أَحْسَنُ أَثَاثًا: اثاث را ما در فارسی نیز استعمال می‌کنیم. همان‌طور که در لغت آمد معنای وسائل خانه می‌دهد. به واسطه‌ی وسعت در معنای واژه، مراد مال کثیر است. این‌ها به متاع عادی زندگی هم فخر

می فروختند! دوم رَبِّياً: از رؤیت است. ظاهری است که از زندگی‌شان دیده می‌شود. چون اهل ظاهرسازی و فخرفروشی بودند ظاهر زندگی‌شان را می‌آراستند.

قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَ
أَضْعَفُ جُنْدًا ٧٥

بگو: آن که دائم در گمراهی است، خداوند رحمان فرصتِ بسیار به او می‌دهد؛ تا این که آن چه به آن وعده داده شده بودند را ببینند؛ یا عذاب، یا قیامت. به زودی می‌فهمند چه کسی جایگاهی بدتر و سپاهی ناتوان‌تر دارد.

آیه‌ی مهمی در شرح زندگی گمراهان است، که پاسخ سؤال بسیاری را مبنی بر این که چرا کفّار در رفاه هستند، و ... را می‌دهد.

مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ کسی است که در گمراهی دائم است. نه این که مدتی در ضلالت بوده باشد. آمدن کان مفید معنایی است که عرض شد.

فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا این سنّت خداوند است که هر کسی را در مسیری که انتخاب کرده آزاد می‌گذارد، و او را یاری هم می‌رساند. مسیر کفر باشد یا نور، تفاوتی در این موضوع ندارد. صراحت این آیه نیز گواه بر مطلب فوق است. حتماً بر خداوند رحمان است که او را در مسیری که انتخاب کرده است یاری رساند. در واقع همان مفهوم سنّت استدراج است. این سنّت ذیل اسم رحمان است. دَقَّتْ بفرمایید که مسیر فکری زیبایی از این فراز حاصل خواهد آمد. در نهایت اینان به وعده‌ای که داده شده‌اند خواهند رسید. اینان به قیامت و عذاب وعده داده شده‌اند.

فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرُّ مَكَانًا وَ أضعفُ جُندًا در مقابل آیه‌ی ۷۳ است که فرمود: أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَ أَحْسَنُ نَدْبًا. خواهند دید آنچه به آن مباحثات می‌کردند و فخر می‌فروختند هیچ اثری برایشان نخواهد داشت. می‌بینند که کیانند که جایگاه ناگواری دارند؛ و لشکری ناتوان!

وَ يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ مَرَدًّا ۷۶

خداوند بر هدایت راه‌یافتگان می‌افزاید. باقیات‌الصالحات نزد پروردگارت بهتر از هر چیز، و فرجامی نیکوتر دارد.

در مقابل کفار که در مسیر کفر هر روز بیشتر فرو می‌روند، مؤمنین هر روز هدایت‌یافته‌تر می‌شوند. خداوند به کفار فرصت و آزادی می‌دهد، و بر هدایت‌شدگان هدایت می‌افزاید. آنچه از اهل هدایت نزد خداوند باقی می‌ماند باقیات‌الصالحات است. اهل خدا را خودش حفظ می‌کند، باورها و اعمالشان نزد او باقی است.

مرد اسم مکان رد، به معنای مکان بازگشت است. انجام آن‌ها در رتبه‌ی اول بهشت، و در رتبه‌ی بعدی خداوند متعال است. معلوم است که بهترین سرانجام ممکن است. در آیه‌ی ۱۰۹ سوره‌ی آل‌عمران فرمود: وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ.

أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآبَاتِنَا وَ قَالَ لَأُوتِينَ مَالًا وَ وَلَدًا ۷۷

آن‌که آیات ما را انکار می‌کرد و می‌گفت: مال و فرزندان (بسیاری) نصیبم خواهد شد را دیدی؟

باز هم در این کریمه رویکرد دنیاخواهی کافران با زبانی دیگر بیان شده است. آنان که کافرند آیات الهی را به امید تمتعات دنیوی، مانند مال و فرزند انکار می‌کنند. گرچه به ظاهر بسیار عجیب می‌آید اما حقیقتی است که هم‌اکنون نیز جریان دارد. همین الان نیز مال و فرزند موجب خسران و هلاکت انسان است. به خدا پناه می‌برم.

این آیات به جای شرح، نیازمند تفکّر است. این که درباره‌ی چه کسانی نازل شده، و امثال آن، مقصود را از دست دور خواهد کرد. عمق بخشی در این آیات این است که به زندگی خودمان نظر کنیم، ببینیم آیا این دو مورد، و مانند آن، ما را از آیات الهی و مسیر خداوند دور کرده است یا نه. اگر چنین است تدبیری بیندیشیم که عمر بسیار کوتاه است.

أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ۷۸

بر غیب آگاه است، یا از خداوند رحمان عهدی گرفته است!؟

این کافران از کجا می‌دانند که به مال فراوان یا اولاد بسیار خواهند رسید؟ اینان بر غیب مطلعند؟ یا از خداوند عهدی گرفته‌اند!؟

كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا ۷۹

هرگز چنین نیست؛ آنچه می‌گوید را ضبط، و بر عذابش می‌افزاییم.

کلاً ردّ تمامی سخنان و باورهای کفار است. هر آنچه گفته‌اند و باور دارند را ثبت و ضبط می‌کنیم. آنان را برای عذابی دشوار مهلت داده‌ایم.

وَنَرْتُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا ۸۰

آنچه را می‌گفت به میراث می‌ستانیم؛ و نزد ما تنها خواهد آمد.

اینان تنها نزد ما حاضر خواهند شد؛ و هر آنچه فکر می‌کردند از آن خودشان است را به ارث خواهند گذاشت. وارث

اینان ما هستیم، و هیچ بهره‌ای از دارایشان نخواهند برد.

آیات ۸۱ تا ۹۶:

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا ۸۱

به جای خداوند الهه‌هایی گزیدند تا مایه‌ی عزتشان باشد.

همواره در تفکر غیر الهی بشر در طول تاریخ، الهه‌هایی وجود داشته‌اند. از کهن‌ترین آئین‌ها و فرهنگ‌ها تا همین امروز. الهه گاه تعدد خدایان بوده‌است، گاه فرشتگان، و گاه شیاطین. این‌ها را بدل از خدای احد می‌گرفتند، به این امید که برایشان عزت آورد. امروز اگرچه بت‌پرستی به‌سان گذشته رواج ندارد، اما موضوع پرستش غیر خداوند هم‌چنان باقی است. مصادیق بت‌پرستی تغییر کرده است. امروز بت، مقام، مال، اعتبار و ... است. بشر هنوز از این اعتباریات دنبال عزت است.

كُلًّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا ۸۲

هرگز چنین نیست، به زودی پرستش آن‌ها را انکار می‌کنند، و مخالف آن‌ها خواهند شد.

دو احتمال در معنای کریمه وجود دارد. این‌که کافران ضد الهه‌ها شوند، و آن‌ها را انکار کنند. و این‌که الهه‌ها بر ضد کفار شوند، و عبادت آن‌ها را تکذیب کنند. به جهت سیاق و معنا احتمال دوم صحیح‌تر است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤْزُهُمْ أَزًّا ٨٣

آیا ندیدی که ما شیاطین را سوی کافران فرستادیم، تا آن‌ها را برانگیزانند؟

اَزْ در صحاح به معنای اشتدّ غلیبانها آمده است. در آیه مراد این است که شیاطین کافران را تحریک و وسوسه‌ی بسیار می‌کنند. آن‌ها را نسبت به مسیری که در آن قرار گرفته‌اند تشویق و تحریک می‌کنند. خودِ واژه‌ی اَزْ شدّت را می‌رساند؛ با این وجود در آیه تأکید هم شده است.

فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعْدُهُمْ عَذَابًا ٨٤

درباره‌ی آن‌ها عجله مکن، شمار همه‌چیزشان را داریم.

این کریمه را اگر از انتها به ابتدا بخوانیم، تعلیل است و نتیجه. می‌فرماید: لحظه لحظه، و حساب تک‌تک روزهای عمر اینان را داریم؛ بنابراین مرگشان مشخص است. پس در مرگ اینان عجله مکن.

يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا ٨٥

روزی که اهل تقوا را نزد خداوند رحمان گردآوریم.

وفد را راغب در مفردات چنین معنا کرده است: هم الذین یقدمون علی الملوك مستنجزین الحوائج. گروهی رفتن سمت بزرگی است به امید کرامت او. روز قیامت در حرکتی با شکوه، اهل تقوا به سوی خداوند مهربان حرکت می‌کنند، و در این حال چشمشان تنها به کرامت و رحمت او است.

وَنَسُوقُ الْمَجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا ۸۶

و مجرمان را به سوی جهنم می‌رانیم، در حالی که قصد دوزخ دارند.

ورد در مفردات چنین آمده است: أصله قصد الماء، ثم يستعمل في غيره. اصل معنا قصد آب کردن است. از آن جا که معمولاً کسی که طالب آب است تشنه است، لب تشنه نیز معنا شده است. اما معنای اصلی محفوظ است. این که به جایی وارد شود تا به مقصودی برسد. در روز قیامت در برابر متقین، مجرمینند. اینان نیز با هم به سوی جهنم روانه‌اند، شاید به این امید که به مقصود خود در دوزخ برسند. دقت بفرمایید که رسیدن به مقصود کلیدواژه‌ای است که می‌تواند سبب تأمل باشد.

لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ۸۷

اختیار شفاعت ندارند، مگر کسی که از خداوند رحمان پیمانی گرفته است.

در آیه ۸۲ فرمود: عبادت کافران را تکذیب می‌کنند. در این کریمه می‌فرماید: اختیاری برای شفاعت نیز ندارند. پس گمان نکنید که الهه‌ها در قیامت شما را شفاعت خواهند کرد. تنها کسانی مقام شفاعت دارند که مقرب درگاه الهی باشند، و عهد و پیمانی با او بسته باشند. در سوره‌ی زحرف، آیه ۸۶ آمد: وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ. قدر مسلم شافعان در قیامت وجود مبارک چهارده معصوم است. مابقی از انبیاء و اولیاء نیازمند برهان است.

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا ۘ ۸۸

گفتند: خداوند رحمان فرزندی اختیار کرده است.

از این آیه ادعای سخیف کافران بیان و ردّ می‌شود. ظاهراً عده‌ای از اینان باور داشتند که الهه‌ها به‌سان فرزندان خداوند. حقیقت الهه‌ها را از جنس خداوند می‌دانستند!

لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا ۘ ۸۹

مطلب ناپسندی گفتید.

إِدٌّ منکر شنیع است. این‌ها باوری داشتند که بسیار شنیع بود.

تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا ۘ ۹۰

نزدیک است که آسمان از این سخن گسسته شود، و زمین شکافته گردد، و کوه‌ها فروریزند.

این باور آن‌قدر سخیف و شنیع است که خداوند تمثیلی برای عظمت آن می‌زند. از این باور نزدیک است که آسمان‌ها، زمین، و کوه‌ها متلاشی شوند.

فَطَّرَ انشقاق از طول است؛ مراد گسسته شدن است.

هَدًّا سقوط شیء ثقیل است؛ معنا کردیم فروریختن.

به اقتضای بلاغت و تناسب با آسمان، زمین، و کوه، واژگان متفاوتی آمده است. اما قدر مشترک آن‌ها متلاشی شدن است.

أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا ۹۱

که برای خداوند رحمان فرزندی قائل شدند.

تأکیدی دوباره بر باور و سخن سخیف کافران است، که در آیه‌ی ۸۸ آمد.

وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا ۹۲

سزاوار نیست که خدای رحمان فرزندی اختیار کند.

چگونه گمان کردید که خداوند می‌تواند فرزندی اختیار کند؟! جایگاه خداوند را نمی‌دانید؟ گمان کردید خدا نیز از

قماش خودتان است!

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا ۹۳

کسی در آسمان‌ها و زمین نیست مگر این‌که بنده‌ی خداوند رحمان است.

این کریمه بیان تکوینی حال همه‌ی هستی در برابر خداوند رحمان است. همه‌ی ماسوی عبد خدایند. چگونه کسی

می‌تواند از جنس او باشد، تا آن را فرزند خداوند بدانید؟!

لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا ٩٤

همه را در شمار آورده است، و تعدادشان را می‌داند.

خداوند شمار همه‌ی ماسوی را دارد. اقتضای مملوک بودن همین است.

وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا ٩٥

همه‌شان در روز قیامت تنها خواهند آمد.

آری مملوک هیچ از خود ندارد. در دنیا اموری به او نسبت پیدا کرده است؛ اما همه‌ی این امور اعتباری است. اعتبار حقیقت انگاشته شد، تا آن‌جا که گمان کرد مالکِ حقیقی است. در قیامت که بروز حقیقت است، تنهایی فرد ماسوی عیان خواهد شد.

حال که همه بنده‌اند و مملوک اولاً، و هیچ از خود ندارند ثانیاً، چگونه می‌تواند الوهیت داشته باشد؟!

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا ٩٦

کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، به زودی خداوند رحمان برای آن‌ها محبتی قرار دهد.

در مقابل کسانی که اهل ایمانند و عمل صالح، خداوند برایشان محبتی قرار می‌دهد. وُدّ محبت است، مودّت و ودود نیز مشتقّ از آنند.

آیه مطلق است، معلوم نفرموده است این محبتی که در قلوب اهل ایمان قرار می‌گیرد نسبت به چه کسانی است. اقوالی در این باب بیان شده است. بهتر است ما نیز آیه را مطلق بفهمیم و آن را تخصیص نزنیم. مراد این است که مؤمنین اهل رحمت و مودت هستند. شاکله‌شان محبت است. دقت بفرمایید.

در روایات بسیاری ود را محبت اهل بیت خصوصاً امیرالمؤمنین تطبیق کرده‌اند. یک نمونه را نقل می‌کنیم:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قُلْتُ قَوْلُهُ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا قَالَ وَلَا يَهُؤُا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هِيَ الْوُدُّ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى قُلْتُ قَوْلُهُ فَإِنَّمَا يَسْرُنَاهُ بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا قَالَ إِنَّمَا يَسْرَهُ اللَّهُ عَلَى لِسَانِهِ حِينَ أَقَامَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) عَلِمًا فَبَشَّرَ بِهِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أُنذَرَ بِهِ الْكَافِرِينَ وَ هُمُ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ لُدًّا أَيْ كُفَّارًا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۹، ص ۱۵۴ / الکافی ج ۱، ص ۴۳۱

ابوبصیر گوید: از امام صادق (ع) در مورد آیه‌ی: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا پرسیدم که چیست؟ ایشان فرمود: «ولایت امیرالمؤمنین (ع) همان مودت و دوستی است که خداوند تبارک و تعالی فرموده است». گفتم: «عبارت: فَإِنَّمَا يَسْرُنَاهُ بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا، به چه معناست؟» ایشان فرمود: «همانا خداوند ولایت امیرالمؤمنین (ع) را بر زبان پیامبر (ص) آسان نمود و آن زمانی بود که ایشان را به مانند علمی بر افراشت و با او مؤمنان را بشارت داد و کافران را ترساند و ایشان (کافران) کسانی هستند که خداوند از آنان در کتاب خویش باعنوان دشمنان سرسخت، یعنی کافران، یاد کرده است».

آیات ۹۷ و ۹۸:

فَأِنَّمَا يَسْرُنَا بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا ۙ ۹۷

قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم، تا اهل تقوا را بشارت دهی، و افراد لجوج را هشدار دهی.

قرآن کریم با زبانی شیوا و آسان نازل شده است. بر خلاف این که عده‌ی بسیاری از عالم و عامی قرآن را دشوار و بعضاً غیر قابل درک برای عموم می‌دانند. خداوند به روشنی بیان می‌فرماید که قرآن را بر زبان پیامبر آسان قرار داد تا ایشان بتواند به واسطه‌ی گویا بودن آن، بشارت و انذار دهد. اگر چنین نبود کسی نمی‌توانست از قرآن استفاده کند. و فایده‌ی عمومی قرآن از میان می‌رفت. در سوره‌ی شعراء آیات ۱۹۲ تا ۱۹۵ آمده است: **وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ، عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ، بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ.** در این آیات تأمل بفرمایید، که هدایت‌گری قرآن به واسطه‌ی کج‌فهمی عده‌ای از میان نرود.

لذّ همان‌طور که در مفردات آمده است خصومت شدید است. بشارت برای اهل تقوا است، و انذار برای عده‌ای که اهل لجاجت و خصومتند.

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا ۙ ۹۸

بسیاری را پیش از آنان هلاک کردیم، آیا کسی از آنان را درمی‌یابی، یا صدایی از آنان می‌شنوی؟!

اما همگان از قرآن بهره نمی‌برند. پیش از اینان نیز بسیاری بودند که دل به حقیقت نسپردند و به هلاکت رسیدند. چنان هلاک شدند که گویی اصلاً نبوده‌اند. چنان که ندای خفی هم از آنان شنیده نمی‌شود، و حتی احساس هم نمی‌شوند!